لفظ صفت ماند خرقه کو مع زاد یفید المبالغة فی النفی یعنی از جنس زاد هیچ بار چیزی نمانده بود واطلاق اللفظ علی الامراء المهم والشیء المکتوب من المال
والمراد شیء مع کما یقال فی الترکی معنی سو کلمه مید رفاذا عرفت فلا تلتفت الی الاستضعاف لم یعرف معنی لفظ صفت وفایده زائده ودل بر هلاک نهادم
که ناگه مقصود ناگاه بمعنی فجأة کلفظ ناگهان کیسه یافتم پر از مروارید ای اللؤلؤ هرگز آن ذوق وشادی فراموش نکنم که پنداشتم ای ظننت آن فی
الکیس گندم بریان است وهو بالترکی قاورمش بغدای درون فال او ثمه وهو معروف عند اهله فقد بعد من معنی اللفظ والمعروف فی البلدان البعیدة عن العمران
اهلها اذا ارادوا السفر یجعلون الحنطة المشویة فی الکیس او الجراب لاجل الزاد فی الطریق فالاعرابی الواجد ظن ان ما فی الکیس هو الزاد من الحنطة
المقلوة وباز فراموش نکنم آن تلخی ونا امیدی معلوم کردم که مروارید است **قطعه** در بیابان خشک ای فی المفازة الیابسة وریگ روان ای الرمل الجاری کرمال
یعنی بر تشنه لب بات بمعنی اللفظ ایضا تشنه را در دهان چه در بضم الدال چه صدف ای اللؤلؤ لا ینفع عطشه کالصدف مرد بی توشه بمعنی بی زاد
کو ای مرد بی توشه فتاده بضم الفاء پای از جوع بر کمر بندد او چه زر چه خزف ای لا تفاوت بینهما وخزف بفتحتین للخاء والزاء المعجمتین بالترکی
وفی ارادة به سقچی یاره سی فقد زاد عنده نفعه **حکایت** یکی از عرب ای واحد منهم در بیابانی بیایاس الوجل از غایت تشنگی میگفت **شعر**
عربیة یا لیت قبل ظرف ولقوله قول منیتی فعیلة بمعنی الموت یوما یدل من الظرف والمراد بالیوم مطلق الوقت لا انه المراد بنفعل غیر [illegible]
القاعدة فال والیوم زمان ما بین طلوع الفجر الی غروب الشمس وقد یطلق الوقت وهو المناسب هنا افوز ای اظفر بمتبنی بالضم والسکون المتمنی
افوز بمرادی قبل ان اموت نهر یلاطم علی انه بدل من منیتی تلاطم رکبتی صفة نهر وهو تفاعل من اللطم بالترکی طباطه اورمق وتلاطم الامواج ضرب بعضها
بعضا واضافة الماضی للتفاول کانه وقع فاظل نصب باضمار ان فی جواب التمنی ای اصیر املاء قربتی بکسر القاف **حکایت** همچنین در قاع بمعنی صحرا
وهو معروف بسیط ای مبسوط وطویل وفی القاع بالمستوی من الارض جعل لفظ بسیط صفة للقاع مسافری گم شده بود ای ظل الطریق وفی بعض النسخ
راه گم کرده بود کما فی الحکایة بقیة وقوت بتشدید الواو المفتوحة وقوت [illegible] مانده بود ودرمی چند بالترکی برقج اقجه [illegible] شادم
زرش دهام کف پای سکانت مانند گدای که بیاد درمی چند بر میان داشت بسیار بگردید بالترکی دولاندی راه بجای نبرد وبسختی هلاک شد ای بالشدة
طائفه برسیدند ای ذلک المنزل ودرمها دیدند پیش رویش نهاده وبر خاک این کلام را نبشته **قطعه** گر همه زر جعفری [illegible] بتشدید الراء للوزن جعفر

وهو

وهو نبات کثیر مشهور بالخالص دارد فاعله اول المصراع الاخیر یعنی مرد بی کو الدال بی توشه ای بی زاد بر نگیرد گام بالکاف الکاف الفارسیه
بمعنی الخطوة ای لا یرفع خطوة یعنی لا یقدر علی ان یخطو خطوة هذا هو المرام بحسب المقام ومن قال وقد یقرأ بالکاف العربی بمعنی المراد فقد بعد من
المراد در بیابان بسکون النون فقیر سوخته را که شلغم پخته به که نقره خام ای من الفضة ای الفضة السبیکة **حکایت** هرگز لفظ مستعمل
یوفیه کما احد ومن قال بمعنی اصلا فقد حل المشکل عنده از دور زمان ننالیده بودم ای ما [illegible] الاجله وروی از دست
اسم مصدر گردیدن بفتح الکاف الکاف الفارسیه آسمان درهم نکشیده والمعنی بالترکی [illegible] مکر وقتی که پایم برهنه بود واستطاعت ای القدرة
پای پوشی یراد به المعنی الاصطلاحی بالترکی پاپوچ نداشتم [illegible] بجامع کوفه در آمدم ای دخلت فیه [illegible] دل تنگ حال گون [illegible]
یکی را دیدم که پای نداشت [illegible] شکر نعمت حق بجای آوردم ای شکرت علی نعمت الله وهی صحة رجلی [illegible] جبر کردم **قطعه** مرغ
بریان ای الطیر المشوی بچشم مردم سیر [illegible] برگ تره [illegible] برخوان [illegible] الطعام لا المنعم
لا یقدر قدر الطعام وانکه را دستگاه بمعنی القدرة فی جمیع استعمالاته ومن قال فی اکثر استعمالاته فقد اخل بالبیان وقد [illegible] هذا اللفظ قریبا ولم یتعرض
[illegible] وقدرت عطف تفسیری نیست ای الذی لیس له قدرة والمراد الشخص الجائع شلغم پخته مرغ بریان [illegible] فی الترجمة **قطعه** توک [illegible]
کنده بشمس [illegible] خوان [illegible] اول که [illegible] مرغ بریان [illegible] **حکایت** یکی از ملوک با تنی چند از خاصان
بیان [illegible] چند در شکارگاهی بزمستان [illegible] در افتاد ای وقع بعید من العمران شب در آمد ای دخل اللیل
خانه دهقان دیدند ملک گفت شب آنجا رویم تا زحمت سرما [illegible] یکی از وزرا گفت لایق قدر پادشاه [illegible] دهقانی بنا
رکیک ای ضعیف [illegible] خیمه زنیم و آتش افروزیم دهقان را خبر شد ای وقف علی ارادة الملک [illegible] ما حضر
از طعام ترتیب کرد [illegible] سلطان برد [illegible] زمین خدمت [illegible] سلطان بدین قدر [illegible] بالترکی آلچق
ولیکن نخواستند که قدر دهقان بلند شود ملکرا [illegible] آمد ای قبل [illegible] کلام الدهقان [illegible]
نقل کردند بامدادان خلعت ونعمت بخشید ای الدهقان ودر رکاب ملک قدمی چند [illegible] **بیت** [illegible]

Copyright of King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)